

علاقه‌های مجاز و رساله‌های از عصام‌الدین

از: دکتر جلیل تجلیل

در مقاله‌ای که تحت عنوان "پژوهشی در مجاز" از نگارنده بطبع رسید (۱) بهره‌گیری از علاقه‌های مجاز آنگونه که بتوان معنی مجازی را بکمال در خاطر القا کند یکی از نکات بنیادی مجاز شمرده شد و باقتضای آن مقاله و بمناسبت تنگی مجال به بررسی نمونه‌هایی از آن اقتصار رفت. اینک در تحقیق این معنی بمرور یادداشت‌هایی فراهم شده و نگارنده در این رهگذر به رساله‌ای از عصام‌الدین اسفراینی دست یافته است.

اگرچه نمی‌توان علاقات مجاز را محدود کرد و خاطر اشارت یاب و نکته‌پرداز گویندگان را از درک علائق الفاظ با معانی محروم داشت و محدودیتی در این زمینه قائل شد با وجود این احتوای این رساله بر ۲۴ نوع علاقه و نیز مباحث نسبتاً مبتکری که در آن هست مرا به استنساخ و معرفی و نقد آن واداشت.

علاقات بیست و چهارگانه رساله یاد شده بدین قرار است:

- ۱- شکل ، ۲- صفت ، ۳- تضاد ، ۴- سببیت ، ۵- آلیت ، ۶- خلاف آلیت ،
- ۷- کلیت ، ۸- جزئیت ، ۹- ملزومیت ، ۱۰- لازمیت ، ۱۱- مطلق بودن ، ۱۲- مقید بودن ،
- ۱۳- خاص بودن ، ۱۴- عام بودن ، ۱۵- اطلاق صفت حقیقی پیش از وقوع حکم ،
- ۱۶- اطلاق معنی مجازی بر صفت حقیقی پس از وقوع حکم ، ۱۷- محلّیت ، ۱۸- حالیت ،
- ۱۹- مجاورت ، ۲۰- بدلّیت ، ۲۱- استعداد ، ۲۲- نکره بودن و اراده معین ،
- ۲۳- معرفه به ال بودن و اراده غیر معین ، ۲۴- حذف ، ۲۵- زیاد بودن .

نویسنده رساله علاقه صفت را مشارکت معنی حقیقی با مجازی می‌داند در صفتی که بیشتر به معنی حقیقی اختصاص داشته باشد مثل بکار بردن " شیر " در مفهوم انسان در صفت شجاعت ، و علاقه شکل را هم مشارکت معنی مجازی با حقیقی در شکل توصیف کرده و دلالت فرس منقوش را با اسب حقیقی در شکل بررسی کرده است .

باید عرض کنم گرچه این دو نوع تحت عنوان همانندی و علاقه مشابهت خلاصه شده است .

یعنی همان علاقه‌ای که در انحصار استعاره است، ولی باید گفت که انتقال به این نوع بخشبندی و دقت نظر نخست بار توسط عبدالقاهر جرجانی متوفی (۴۷۱ - ۴۷۴) صورت گرفته آنجا که در نقادی وجوه تشبیه، شکل و حرکت و رنگ و هیات و دیگر ویژگیهای آن را مورد بحث قرار داده است و این چیزی است که در ادب فارسی هم گویندگان از آن بهره‌گیری وسیع کرده‌اند و می‌تواند زمینه تحقیق مستقل قرار گیرد. به عنوان مثال سرو را به قامت موزون و یاقوت را بر لب یار و چرخ را به روزگار و تندیس شب‌دیز را بر اسب پرویز... اطلاق کرده‌اند: فردوسی بارها گردش روزگار و فلک را به چرخ مانند کرده مثلاً "جایی گفته است: همی تا بگردد فلک چرخ‌وار" بود اندرو مشتری را گذار بملاحظه همین علاقه شکل و کاربرد آن در قلمرو مجاز است که بارها از چرخ معنی مجازی آن "روزگار" را خواسته است:

چگونه است ماه و شب و روز چیست برین گردش چرخ سالار کهست
و از همین رهگذر است که نظامی آنجا که نجوی و التماس فرهاد پاکبار را در پای صورت شیرین تصویر می‌کند، این صورت را محراب چشم نقشبندان و دوا بخش درون درد مندان خوانده و کمال انسانی بخشیده است:

چنان برزد که مانسی نقش ارژنگ	به تیشه صورت شیرین بر آن سنگ
گزارش کرد شکل شاه و شب‌دیز	پس آنکه از سنان تیشه تیز
ز صورت کاری دیوار آن سنگ	چو شد پرداخته فرهاد را چنگ
رسیدی آفتابش بر سر کوه	شبا هنگام کز صحرای اندوه
در آن سنگ از گهر جستی نشانی	شدی نزدیک آن صورت زمانی
بر آوردی ز عشقش ناله چون کوس	زدی بر پای آن صورت بسی بوس
دوا بخشش درون درد منندان	کهای محراب چشم نقشبندان
دل مسکین بر آن صورت نشاندی (۲)	چو زین صورت حدیثی چند راندی

گاهی علاقه خود آمیزه‌یی از شکل و رنگ و هیات حرکت و جز آنهاست، کم نیستند شاعرانی که سرو شمشاد را که به تحریک نسیم به رقص و جنبش آمده به دلیران کشیده قامت مانند کرده‌اند. چنانکه این شاعر (۳):

خضر الحریر علی قوام معتدل	حفت بسر و کالقیان تلحفت
تبغی التعانق ثم يمنعها الخجل	و کانتها والریح حین تمیلها

یعنی: (پیرامون آن بوستان به درختان سرو احاطه شده چنانکه گویی دختران بلند اندام حریر سبز بر تن کرده‌اند این درختان آنگاه که نسیم آنها را به جنبش آورده و به راست و چپ متمایل می‌سازد چنان است که می‌خواهند دست در کرده همدیگر کرده و هماغوش شوند و آنگاه شرم از این کارشان بازمی‌دارد).

وتلفیقی از علاقه " شکل و حرکت " را تا حدودی در این بیت سعدی می بینیم :

جلوه کنان می روی و باز نیائی ســـروندیدم بدین صفت متماثل
 باری در علاقه " تضاد " صاحب رساله آنرا اینگونه تعریف می کند : (منافات میان
 معنی مجازی و حقیقی که علاقه " اطلاق اسم ضد " است بر ضد دیگر چنانکه شاعر گوید :
 " برعکس نام زنگی کافور نهند " آنگاه تحلیل جالبی در تحقیق این نکته می آورد و می گوید :
 (نزد اهل تحقیق تضاد داخل در صفت است و راجع به مشابهت ، زیرا که اطلاق اسم ضد
 بر ضد مبتنی بر تنزیل تقابل است بمنزله مناسب بنا بر ملاحظت سخن با سخریت با غیر چنانکه
 جبان را شیر گویند به سخریت) .

بدین ترتیب مسیر این علاقه را بیشتر در آثار طنز آلود شاعران که در ادب فارسی
 فراوان و متنوع است می توان تجربه کرد .

در توضیح علاقه آلیت نکته جالب این است که نویسنده رساله وجه تمایز آن را
 با علاقه سببیت روشن کرده و گفته است (و مراد از آلت به سبب مؤثر است تا آلیت داخل
 سببیت شود مثال سبب : " اخذت بالخمیر " که مراد گناه خمر است و نمونه آلیت کلمه " لسان " در مفهوم
 ثناء جمیل و ذکر خیر است چنانکه در آیه شریفه : (و جعل لی لسان صدق فی الاخرین) (۴)
 باری استفاده از علاقه آلیت نیز در شعر فارسی کاربرد فراوان دارد چنانکه
 " فردوسی " زبان را که آلت گفتار است در مفهوم قول و پیمان آورده است :

کزین پیش اندیشه آسان کنم زبان را بنزدت گروگان کنم
 و " سعدی " از چشم که وسیله نگاه است نگاه را اراده کرده است :

چشم که بر تو می کنم چشم حسود می کنم شکر خدا که باز شد دیده ^۳ بخت روشنم
 از علاقاتی که در این رساله آمده علاقه حذف است که آنرا در حذف مضاف و حذف
 مضاف الیه و حذف حرف جر و حرف نفی منحصر دانسته و این مثالها بر آن ذکر کرده است :
 واسئل القریه - یبین الله لکم ان تزلوا (لثلا تزلوا) .

باید عرض کنم که در مورد علاقه حذف و بررسی گونه ها و شرایط آن آرای عبدالقاهر
 جرجانی را نباید از نظر دور داشت و چکیده آن اینکه به اعتقاد او مجاز همیشه باعتبار نقل
 معنی اصلی مجاز شناخته نمی شود بلکه گاه کلمه ای به اعتبار انتقال از حکمی که پیش از آن
 داشته مجاز تواند بود در همان آیه : واسئل القریه ، حکم اصلی و حقیقی قریه در کلام جر
 بوده و بنا بر این نصب در اینجا مجاز است و وجه مجاز در این عبارت خود حذف نیست آنگاه
 در این نقادی عالمانه عبدالقاهر ، دو شرط اساسی را در این حذف ملاک صحت می داند :

۱ - حذف آنگاه که خالی از تغییر حکمی باشد مجاز نیست چنانکه در عبارت زید
 شجاع و عمرو حذف خبر نمی تواند مجاز تلقی شود زیرا مؤدی به تغییر حکم نگردید ماست .

۲ - کلمه محذوف باید به تمام جمله منسوب باشد نه فقط به کلمه مجاور چنانکه در
 واسئل القریه و در لیس کمثله شیئی^۴، نمی توان گفت که اهل از اول قریه و ک از اول مدخول
 خود مثل زائد است بلکه آن حذف و این زیادت ناظر به مجموع کلام است آنگاه عبدالقاهر
 در وجوب این حذف نیز تحقیقات شایسته ای آورده و آن را به دو مورد تقسیم کرده است:
 الف - این حذف به اعتبار غرض گوینده باید انجام گیرد آنگونه که محذوف را
 نتوان به ظاهر معنی آن حکم کرد چنانکه در واسئل القریه ملاحظه می شود و در سخنان و
 مواعظ فضل بن عیسی الرقاشی و اعظ معروف معتزلی متوفی ۱۴۳ هجری نقل است که گفته:
 سل الارض من شق انهارک و غرس اشجارک و جنی شمارک فان لم تجبک حوارا"
 اجابتک اعتبارا" (۵).

بجهت اینکه اینگونه خطاب از زبان کسی جاری است که بر مردی غافل و مغرور
 گذر کرده و در مقام ارشاد و اعتبار خویشتن و دیگران از کلمه زمین (الارض) زمینیان
 (اهل ارض) را اراده کرده است.

ب - وجوب تقدیر حذف نه فقط به اعتبار غرض گوینده و امتناع حمل آن به ظاهر
 مشخص می شود بلکه هنگامی هم که محذوف یکی از اجزاء اصلی کلام باشد مثل حذف در
 آیه شریفه: (فصبر جمیل - ۸۷۳/۱۲ - ۱۸) اجتناب ناپذیر است زیرا صفت و موصوف در
 حکم یکا سمنند و اسم واحد مفید اسناد نیست پس در این عبارت لازم است یک جزء اصلی
 کلام (هو) محذوف و مقدر باشد.

باری آخرین نوع علاقه که مورد اشاره صاحب رساله است علاقه بالزیاده می باشد
 و در بیان آن آیه (لیس کمثله شیئی^۴) را مثل آورده که (ک) زائد است و آنگاه افزوده است
 که حذف و زیادت از علاقات مجاز نتواند بود و در این صورت مجاز بمعنی لفظ مستعمل در
 غیر موضوع له نخواهد بود و زیادت حذف را که مجاز گوئیم نه به این مناسبت است که
 به موضوع له دلالت ندارد بلکه حذف و مجاز معنی دیگری است برای لفظ مجاز و برای امتیاز
 از مجاز بمعنی مشهور او را مجاز بالزیاده و نقصان نامند.

اینجا نیز مناسب است برای تکمیل فایده نظر عبدالقاهر را در مجاز ذکر کنیم او
 مجاز زیادت را نیز همانند مجاز حذف فقط آنجا معتبر می داند که متضمن تغییر حکمی
 باشد که پیش از آن وجود داشت بنابراین کلمه (ما) در آیه^۴: فیما رحمة (۱۵۹/۳) مجاز
 زائد نیست از آنکه زیادت کلمه به این است که کلمه از معنی اصلی برهنه شود و در موردی که
 افاده هیچ معنی نمی کند بکار رود و ذکر و حذف یکی باشد و حال آنکه مجاز این است که
 کلمه از معنی نخستین منسلخ شود و در یک معنی دیگری بکار رود.

بلی هرگاه گفته شود که "ما" در این آیه مطلقا لغو نیست بلکه افاده توکید می کند

بدین ترتیب از معنی نخستین برداشته شده باز در تعریفی که کردیم خدشه وارد نمی‌کند زیرا در این صورت دیگر زائد نخواهد بود تا تصور مجاز زیادت در آن بشود .
 همچنین در آیه (لئلا يعلم اهل الكتاب ان لا یقدرون ۲۹/۵۷) کلمه (لا) زائد است زیرا در مدخول خود مفید معنی نیست و معنی جز با حذف آن درست نمی‌باشد ولی هرگاه بگوییم همین (لا) افاده تاکید نفی می‌کند نفی عبارت بعدی (ان لا یقدرون)، در این صورت دیگر زائد نخواهد بود .

نکره و معرفه بودن نیز از علاقات مورد بحث این رساله است نکره بودن مثل :
 " علمت نفس " ۶ که هر نفس معنی می‌دهد و حال آنکه معنی حقیقی آن یک نفس است و معرفه بودن مثل : " ادخلوا الباب سجدا " ۷ که از الباب معرف بهال اراده غیرمعین کرده که به اعتقاد مؤلف رساله علاقه اولی از قبیل اطلاق جز برکل و دومی از نوع اطلاق مقید به مطلق است و بدین ترتیب این چهار علاقه می‌توانند ادغام و در دو علاقه خلاصه شوند .
 اینک متن رساله را تقدیم مشتاقان می‌کنم :

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

در بیان علاقات مجاز

مقدمه:

بعضی علمای بیان برآنند که بنای مجاز برعلاقه است که اعتبار بلغای عرب بخصوص او متعلق شده باشد مثلاً: " اكلت الغيث توان گفت و نبات خواست زیرا که عرب سببیت غیث را علاقه استعمال او در معنی نبات که مسبب اوست ساخته اما اكلت الخباز نتوان گفت که به خباز اراده خیز کرده بنا برآنکه خبر خباز سبب خبز نیست زیرا معلوم نیست که نسبت خباز را برای خبز اعتبار کرده باشند و آنکه نوع سببیت اعتبار یافته کفایت نکند اما: بیشتر علمای عربیت برآنند که بنای مجاز برعلاقه است که نوع او اعتبار یافته و آن لازم نیست که خصوص او اعتبار یافته باشد و خصوص علاقه مفوض برای متکلم است و این جهت است که خصوص علاقه وابسته به نظر متکلم بود. اهتمام به ضبط مجازات نمود ماند چنانکه به ضبط حقایق اهتمام نموده اند پس برهمه کس آن مقدار لازم باشد که بداند انواع مجازات معتبره در لغت عرب چیست تا از خطا در تجوز مصون ماند در هیچکس لازم نباشد که خصوصیات علاقات معتبره را ضبط کند.

مقصد:

انواع علاقات معتبره بروجیهی که در کتب اصول ضبط یافته ۲۵ است: نوع اول، " شکل، دوم: صفت، شکل، مشارکت معنی مجازی است با حقیقی در صورت، چون مشارکت فرس منقوش، و صفت مشارکت معنی مجازی است با حقیقی در صفتی که مزید اختصاص به معنی حقیقی داشته باشد و معنی حقیقی به او مشهور باشد و این هر دو نوع علاقه استعاره است.

نوع سوم تضاد است یعنی منافات میان معنی مجازی و حقیقی که علاقه اطلاق اسم ضد است بر ضد دیگر، چنانکه شاعر گوید: برعکس نام زنگی کافور نهند. و نزد اهل تحقیق تضاد داخل در صفت است و راجع به مشابَهت، زیرا که اطلاق اسم ضد بر ضد مبنی بر تنزیل تقابل است بمنزله تناسب بنا بر ملاحظت سخن با سخریت باغیر. چنانکه " جبان " شیر گویند به سخریت.

نوع چهارم سببیت

نوع پنجم ، آلیت . و مراد به سبب مؤثر است نه مطلق علت تا آلیت داخل در سببیت شود و قسم علیحده نتواند و فایده در جدا کردن آلیت از سببیت غالباً " آن است که عکس سببیت سبب است که از علاقات معتبره است .

نوع ششم : بخلاف آلیت که عکس او معتبر نیست .

مثال نوع چهارم : اخذت بالخمیر ، یعنی : گرفتار شدم به گناه خمیر . خمیر گفته و گناه که خمیر سبب اوست خواسته . و مثال نوع ششم ، شربت الاثم . که اثم گفته و شراب را که سبب اوست خواسته .

مثال نوع پنجم : قول خدای تعالی است . واجعل لی لسان صدق فی الاخرین . یعنی : بگردان برای من ذکر جمیل در میان مردمان که بعد از من باشند بفنای من ذکر جمیل مرا فانی مگردان . لسان که آلت ذکر است گفته شده و مراد ذکر است :

نوع هفتم کلیت است : که علاقه اطلاق اسم خاص است بر عام . مثل قوله تعالی : يجعلون اصابعهم فی آذانهم ، یعنی می گردانند سرهای انگشت خود را در گوشهای خود ، " اصبع " که اسم تمام انگشت گفته جزء او خواسته که سر انگشت است .

نوع هشتم : جزئیت که علاقه اطلاق جزء است بر کل . مثل قوله تعالی : کل شیء هالک الا وجهه یعنی : همه چیز هلاک شونده است مگر ذات خدای تعالی و وجهه که نام جزء ذات است فی الجمله گفته شده و مراد ذات است و هر جزئیت علاقه ذات را نشاید باید که چون منتفی شود اهل عرف کلی را منتفی بینند چون وجه و سرور قبه که هریک از اینها که فانی شود حیوان را فانی گویند . برخلاف دست و چشم که به فنای یکا از این دو ، حیوان را فانی نگویند ، هر چند که کل بی جزء موجود نتواند بود .

نوع نهم : ملزومیت ، که علاقه اطلاق ملزوم است بر لازم .

نوع دهم : لامیت ، که علاقه اطلاق لازم است بر ملزوم و لازم آن است که ممتنع باشد جدایی چیزی از چیزی ، چون امتناع جدائی حرارت از آتش و آنچه جدا نتواند شد ، لازم باشد چون حرارت و آنچه از او جدا نتواند شد ملزوم چون نار و لازم تواند بود که بی ملزوم یافت شود ، چنانکه حرارت بی آتش یا شمس یافت شود و چون هیچیک بی دیگری یافت نشود ، هریک لازم باشد و ملزوم .

نوع یازدهم : مطلق بودن که علاقه اطلاق مطلق است بر مقید .

نوع دوازدهم : مقید بودن که علاقه اطلاق مقید است بر مطلق چون حیوان نسبت به انسان و مثال مقید انسان نسبت به حیوان چه انسان حیوان ناطق و حیوان ناطق حیوان مقید است به ناطق و حیوان بی ناطق حیوان مطلق است .

نوع سیزدهم: خاص بودن است که علاقه اطلاق اسم خاص است بر عام.
 نوع چهاردهم: عام بودن است که علاقه اطلاق اسم عام است بر خاص، عام چون ماهی و خاص چون ضاحک.

نوع پانزدهم: کون معنی مجازی است برصفت حقیقی پیش از وقوع حکم. مثل: قوله تعالی، و'اتو الیتامی اموالهم، یعنی: بدهید یتیمان را مالهاشان را بعد از بلوغ. دادن مال در وقتی است که یتیم نیستند تا حد بلوغ و بعد از آن یتیم نگویند و از باقی حیوانات بی مادر را گویند تا وقت شیرخوارگی اطلاق یتیم در آیت به آن اعتبار است که بالغ که معنی مجازی یتیم است پیش از وقوع حکم دادن مال است به صفت معنی حقیقت که یتیم است، بوده است.

نوع شانزدهم: شدن معنی مجازی است برصفت حقیقی بعد از تحقیق حکم مثل قوله تعالی: انی ارانی اعصر خمر، یعنی در خواب دیدم که می فشردم شیره را، که بعد از فشردن شراب خواهد شد. شیره را که معنی مجازی خمر است، خمر گفته به علاقه آنکه بعد از تحقیق حکم که فشردن است خمر خواهد شد.

نوع هفدهم: محلّیت است که علاقه اطلاق اسم است برحال خود.

نوع هیجدهم: حالیت است که علاقه اطلاق اسم حال است برمحل، مثل: جری المیزاب، یعنی: رفت آب تاودان. میزاب گفته و آب خواسته. مثال هیجدهم، قوله تعالی: واما الذین ابیضت وجوههم ففی رحمة اللّٰه. یعنی: آن قوم که سعید باشد روی ایشان، در محشر در بهشت اند. رحمت گفته و محل او که بهشت است اراده کرده.

نوع نوزدهم: مجاورت است و همسایگی که علاقه اسم یکی از دو مجاور است بادیگری مثل او اطلاق اسم غایت را داشته اند برفضله انسان. معنی حقیقی غایت زمین مفاک است که ادب آن است که وقت حاجت حاجت را در آن زمین ادا کند بجهت مجاورت زمین به آن فضله به حکم ادب فضله را غایت گفته اند و شک نیست که غایت محل فضله نیز هست پس از قبیل اطلاق اسم محل برحال باشد و میان او هیچ از برای مجاورت اطلاق یکی از دو اسم است که در یک محل باشند.

نوع بیستم: بودن معنی مجازی است بدل معنی حقیقی، و این علاقه اسم مبدل است بر بدل، مثل قول الشاعر که یا کلن کل لیلة اکافا، یعنی: می خورند هر شب بهای یک پالان را. اکاف گفته و بدل آن که ثمن است خواسته.

نوع بیست و یکم: استعداد است. و این عبارت است از اینکه معنی مجازی مستعد معنی حقیقی باشد. مثال او: عصرت الخمر و ارقته، فشردم شیره را و ریختم. خمر گفته و شیره خواسته زیرا که شیره مستعد آن است که خمر شود و بانخست خمر نگفته که بعد از این خمر خواهد شد زیرا که بعد از ریختن هرگز خمر نشود.

نوع بیست و دوم: گفته که نکره بودن است مثل: علمت نفس. که مراد هر نفس است و معنی حقیقی او یک نفس. و این بی بضاعت بر آن است که این صورت از قبیل اطلاق اسم جزء است بر کل. چه یک نفس جزء هر نفس است و با بقاء او هر نفس منتفی است. نوع بیست و سوم: معرف به لام بودن است که علاقه اطلاق معرف است و اراده غیر معین، مثل: قوله تعالی: ادخلوا الباب سجدا". باب معرف به الف و لام که معنی او در معین است اطلاق کرده و نامعین خواسته و این بی بضاعت چنان گوید که این صورت از قبیل اطلاق مقید است و اراده مطلق، چه باب غیر معین مطلق است و تعیین که معنی لام است قید او است.

نوع بیست و چهارم: حذف است. خواه حذف مضاف چون: واسئل القریه. یعنی اهل القریه. و خواه حذف مضاف الیه چون انا ابن رجلا" یعنی رجل رجلا. و خواه حذف حرف جر و حرف نفی، چون قوله تعالی: یبین الله لکم ان تضلوا. یعنی: لتلا تضلوا. و این نوع را آن جماعات که علاقات مجاز را بیست و پنج نوع ساخته اند سه نوع داشته اند و ما یک نوع ساختیم. و شکل و صفت را که ما دو نوع شمردیم ایشان یک داشته اند و استعداد را فوت کرده اند.

نوع بیست و پنجم: زیاد است. مثل قوله تعالی: لیس کمثله شیء. کاف زیاد است و معنی بر آن است که نیست مثل او هیچ چیز - این بی بضاعت گوید و مخفی نماید که حذف و زیاد از علاقات مجاز نتواند بود و در این صورت مجاز به معنی لفظ مستعمل در غیر موضوع له به جهت علاقه یا قرینه صارفه صورت نبندد. و زیاد و حذف را مجاز گویند نه به این معنی مجاز است بلکه حذف و زیاد معنی دیگر است برای لفظ مجاز و برای امتیاز از مجاز به معنی مشهور، او را مجاز بالزیاده والنقصان گویند. و چون دانستی که از بیست و پنج نوع مذکور سه نوع مخصوص استعاره است و چهار نوع دیگر محل نظر، آنچه بی شبهه در مجاز مرسل بکار رود هیچده نوع باشد.

خاتمه

در ترجیح بعضی اقسام مجاز بر بعض دیگر، اطلاق مسبب بر سبب و ملزوم بر لازم و کل بر جزء و حال بر محل اولی است از عکس و استعاره تشابه اولی است از تضاد و مجاز به اعتبار ماکان اولی است از مجاز به اعتبار مایه و اول الیه .

و این مساله مدار اجتهاد و استنباط مسائل شرعیه است و مجاز بالنقصان اولی است از مجاز بالزیاده . پس اگر صحت معنی لفظ موقوف بر قول به حذف یا قول به زیادت حذف را اختیار باید کرد و به زیاده لفظی راضی نباید شد . اللهم ا ختم عاقبه مورنا بالخیر و حاسبنا بالخیر یا خیرا " من کل خیر یا مستغنیا عن کل غیر صلی الله علی محمد وال محمد مادام الفلک فی السیر و قد تمت فی شهر ذی القعد سنه ۱۲۷۷ .

فهرست مراجع و مآخذ

- ۱ - تجلیل ، جلیل . پژوهشی در مجاز ، هشتمین کنگره تحقیقات ایرانی ، دفتر دوم ، ۱۳۵۸ ، ص ۲۵۲ - ۲۶۹ .
 - ۲ - خسرو و شیرین نظامی ، وحید دستگردی ، ۱۳۳۳ ، ص ۲۳۷ - ۲۳۹ - ۲۴۸ .
 - ۳ - از احمد بن سلیمان بن وهب متوفی ۲۸۵ ، رک : اسرار البلاغه ، عبدالقاهر جرجانی ، ترجمه جلیل تجلیل . انتشارات دانشگاه ، ۱۳۱۶ ، ص ۱۲۷ .
 - ۴ - آیه ۸۴ الشعراء ۲۶ .
 - ۵ - رک : اسرار البلاغه ، ص ۲۶۲ - ۲۷۰ . این مضمون یاد آور عبارات ابوهلال عسکری است در الصناعتین ، آنجا که حدود بلاغت را ترسیم می کند مواردی ذکر می کند که بی زبانان زبان می گشایند و در آن عبارات یاد شده از رقاشی و نیز بیت زیر را از ابوالعناهیة یاد می کند :
- وكانت فی حیاتک لی عظام وانت الیوم اوعظ منک حیا "
- (الصناعتین طبع آستانه ۱۳۲۰ ، ص ۱۱) .
- ۶ - ۱۴ / تکویر ۸۱ .
- ۷ - ۱۶۱ / اعراف % ۷ .